

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Social

اجتماعی

نویسنده: گرامی یاد احمد قاسمی – بازتایپ و ارسال: همایون اوریا
۲۰ اپریل ۲۰۲۲

جامعه شناسی

(۲۱)

۳۳. انقلاب فرانسه اجتناب ناپذیر بود

عموماً در تاریخ هائی که نوشته می شود، وقایع گوناگونی را بر روی هم می ریزند و این توده بی ربط ناهموار را تاریخ می نامند. این گونه مؤرخان عموماً نقش بزرگ تاریخ را بر عهده تصادفات و یا اراده افراد واگذار می کنند و تخیلات خویش را بیشتر از واقعیت های خارجی در استنباط قضایا مداخله می دهند. اما همان طور که دانش های طبیعی ما انعکاسی از طبیعت است که در خارج از ما و مستقل از ما وجود دارد و با تخیلات ما تغییر نمی پذیرد، دانش های اجتماعی ما نیز انعکاسی از سازمان اقتصادی اجتماع است که تغییر آن به وسیله تخیلات ما امکان پذیر نیست.

ما در ضمن وقایعی که در فصل های گذشته ذکر کردیم، نشان دادیم که در اثر تحول اوضاع اقتصادی، یک طبقه جدیدی در جامعه فئودالیه به وجود آمد، یعنی طبقه تاجر ها دلال ها و کارخانه دار ها که آن را در اصطلاح طبقه بورژوازی می نامند. این طبقه در اثر این که اوضاع اقتصادی کشور را در دست گرفته بود، قدرت زیادی پیدا کرد و عملاً در سازمان اجتماع فئودالیه دارای محلی گردید، ولی سازمان سیاسی جامعه مذکور که بر روی سازمان سابق اقتصادی بنا شده بود، محلی برای طبقه بورژوازی نداشت، به این معنی که جامعه فئودالیه از لحاظ حقوق اجتماعی و سیاسی فقط سه طبقه می شناخت، روحانیون، نجباء و طبقه سوم. حال آنکه بورژوا ها به تدریج از لحاظ اقتصادی دارای محل خاصی شده و طبقه خاصی به وجود آورده بودند و لازم بود که از لحاظ اجتماعی و سیاسی نیز دارای حقوق خاصی باشند. روحانیون و نجباء با آن که قدرت حقیقی بورژوازی را می دیدند، حاضر نبودند احترامی برای وی قائل شوند و قسمتی از امتیازات خود شان را با او قسمت کنند.

رونق تجارت، وسعت حمل و نقل و کثرت معاملات ایجاب می کرد که تاجر بتوانند به آسانی رفت و آمد کنند، یک قانون واحد در محل های مختلف از لحاظ حقوق مدنی موجود باشد، دولت فرانسه مرکزیت پیدا کند تا بتواند جاده های تجارتی را تحت نظارت خود بگیرد و آنها را به سینیور ها که سود زیادی در نگه داری جاده ها نداشته، واگذار نکند. هر کس در اراده خود آزاد باشد، اموال و تعهدات اشخاص محترم شمرده می شود. اما قدرت سینیور ها که هر کدام در املاک خود شان گمرک جدیدی از بازرگانان می گرفتند، مقررات خاصی در ملک خود نسبت به تاجر اعمال می

کردند، در جاده ها به حساب خود حقوق راهداری جداگانه می گرفتند. سرف ها را آزاد نمی گذاشتند و تابع قیودی نبودند؛ با مقتضیات مذکور سازگار در نمی آمد. در دوره فئودالیتة عامل اصلی اقتصادیات عبارت از زراعت بود و همان سرف ها که در دهات زندگی می کردند، ضمناً سائر حوائج خود شان و سینیور ها را برآورده می ساختند، مثلاً نخ می تابیدند، پارچه می بافتند، کفش می دوختند و غیره. به طوری که قلمرو یک سینیور واحد مستقل اقتصادی محسوب می شد. اما کم کم این وضعیت تغییر یافته بود، صنعت و تجارت عامل مهم اقتصادیات شده بود، دیگر حوائج سینیور و اطرافیان او در قلمرو خودش برآورده نمی شد. در این موقع قدرت اصلی در دست طبقه بورژوازی بود. اما طبقه فئودال ها نمی خواست قدرت این طبقه را به رسمیت بشناسد.

از طرف دیگر در اثر همین عوامل اقتصادی یک طبقه نوظهوری در جامعه فئودالیتة در حال نشو و نما بود، یعنی طبقه پرولتاریا (پرولتر به کسی گفته می شود که از افزار تولید بی بهره است و برای گذراندن معاش وسیله دیگری غیر از نیروی کار خویش ندارد و این نیروی کار را در مقابل دستمزد معینی به صاحب افزار تولید می فروشد). وقتی که صنایع بزرگ به وجود آمد، احتیاج زیادی به پرولتر داشت، زیرا که در غیر این صورت کارخانه ها به کار نمی افتاد. صنایع جدید همان طوری که دیدیم، به خودی خود باعث تزلزل کرپوراسیون ها شد و موجب گردید که پیشه وران غالباً به صورت پرولتر در آیند. اما صنایع جدید بیشتر از این ها به پرولتر احتیاج داشت و تا وقتی که عده کثیری از جمعیت کشور وابسته به زمین بودند و اختیار آنها در دست سینیور ها بود، صنایع جدید نمی توانست به اندازه کافی پرولتر به دست آورد. از این جهت تجار و کارخانه و کارخانه دار ها طرفدار آزاد شدن سرف ها بودند. آزاد شدن سرف ها همان طور که دیدیم، تا حدی به واسطه مقتضیات اقتصادی عملی شد. اما آثار آن همچنان باقی بود و مخصوصاً به واسطه این که عده ای از سرف ها آزاد شده بودند، این قید بر سائر سرف ها ناگوارتر می آمد. بسیاری از این سرف ها برای رهائی از قیود سینیور ها فرار اختیار می کردند و در شهر ها و دهات سرگردان می ماندند.

پس می بینیم که اختلافات شدیدی بین سازمان اقتصادی و سازمان سیاسی اجتماع وجود داشت و کسانی که آن سازمان سیاسی به نفع آنها برپا شده بود، به هیچ وجه حاضر نبودند تغییری در آن راه یابد. روز به روز سازمان اقتصادی تغییر می یافت و وسیع می شد و به این قیود سیاسی فشار می آورد و معلوم بود که به زودی آنها را از هم خواهد گسست. این طبقاتی که تازه به وجود آمده بودند، یعنی طبقه بورژوازی و طبقه نوزاد کارگر در نقطه مقابل طبقات پوسیده قدیم، یعنی فئودال ها واقع شده بودند و چون قدرت آنها روز به روز بیشتر می شد، معلوم بود که یک روز حریف خود را با اعمال زور در هم خواهند شکست.

در همین موقع به واسطه این که فئودال ها در اثر صنعت و تجارت با زندگانی متجمل آشنا شده بودند و برای به دست آوردن ثروت بیشتر، فشار زیاد تری بر دهاقین وارد می آوردند، و به واسطه این که مرکزیت یافتن فرانسه و توسعه تجارت خارجیش مستلزم جنگ های کمرشکنی بود، که مخارج و سائر بلایای آنها بر طبقه سوم تحمیل می شد، فقر و بدبختی طبقه سوم به نهایت رسید و تمایلات انقلابی او را شدت داد که دست به دست بورژوا ها داده، اساس جامعه فئودالیتة را سرنگون سازند.

پس می بینیم که انقلاب فرانسه در تصادفات و یا تخیلات به وجود نیامد، بلکه منظور اصلی آن تعویض سازمان اجتماعی و تطبیق آن با سازمان اقتصادی بود.

بعضی ها انقلاب فرانسه را معلول کتابهای نویسندگان آن کشور مانند منتسکیو، ولتر و روسو می دانند، ولی ما با ذکر وقایع نشان دادیم که انقلاب فرانسه زائیده موجبات اقتصادی بود، نه آفریده تخیلات این و آن... ما منکر تأثیر نویسندگان

نیستیم، ولی مؤثر بودن آنها غیر از اینست که عامل اصلی انقلاب باشند. آنها انقلاب را به وجود نیاوردند، بلکه آن را پیش بینی کردند و به این طریق وقوع را تسریع نمودند.

همان طور که وقوع زلزله را قضایای علمی و یا غریزه حیوانی پیش بینی می کند، نویسندگان فرانسه نیز از انقلاب آینده سخن می گفتند.

ولتر در سال ۱۷۶۴ می گفت: " آنچه من می بینم، تخم انقلاب می باشد ".

روسو دو سال قبل از او نوشته بود: " ما به دوره بحران و قرن انقلابات نزدیک می شویم ".

به عبارت دیگر، اوضاع و احوال آن هنگام این طرز تفکر نویسندگان را پرورش داد، ولی این افکار هم به نوبه خود در اوضاع و احوال مذکور مؤثر واقع شد و تأثیر آنها را تسریع کرد.

۳۴. چند منظره از انقلاب فرانسه

انجمن عمومی (اتازنرو):

در فرانسه از سال ۱۳۰۲ انجمنی به نام انجمن عمومی برای مشاوره در امور کلی کشور از قبیل وضع مالیات ها و مزایای طبقات ممتاز و نگهداری ارتش و غیره ؛ تحت نظر پادشاه از نمایندگان تمام طبقات ملت یعنی نجباء، روحانیون و طبقه سوم تشکیل می شد. برای این که حقیقت این انجمن روشن شود، بذکر بعضی از مشخصات آن می پردازیم: از میان طبقه سوم فقط اهالی شهرها حق انتخاب کردن داشتند و مردم دهات از این حق محروم بودند. اصولاً طبقه سوم به قدری سرکوبی دید و به قدری به قبول مذلت مجبور شده بود که برای انجمن عمومی غالباً نجباء را به عنوان نماینده خود انتخاب می کرد و این گونه نمایندگان بدیهی است که به سود طبقه خود و به زیان طبقه سوم رای می دادند، انتخاب طبقات ممتاز یک درجه و انتخاب طبقه سوم دو درجه بود. انتخابات می بایست با صدای بلند به عمل آید، زیرا که به این طریق افراد طبقه سوم در حضور بزرگان کشور جرأت نمی کردند نام های دیگری غیر از آن نام ها که با آنها آموخته شده است، بر زبان بیاورند. در مجمع عمومی از روی طبقات رأی گرفته می شد، نه از روی افراد، به این معنی که طبقه روحانیون، نجباء و طبقه سوم هر کدام یک رای داشتند. به این طریق، اکثریت ملت که چندین برابر نجباء و روحانیون بود، فقط یک رأی می داد و حال آن که روحانیون و نجباء مجموعاً دو رأی داشتند و همیشه دارای اکثریت بودند و به این وسیله منافع طبقه سوم را پایمال می کردند. موقع تشکیل انجمن عمومی معین نبود و عموماً هر وقت اراده پادشاه تعلق می گرفت، به عمل می آمد. در سال ۱۶۱۴ انجمن عمومی پیشنهاد کرد که هر ده سال یک مرتبه به تشکیل انجمن عمومی اقدام نمایند، ولی انجمن مذکور در حقیقت آخرین انجمن عمومی بود و انجمنی که در ۱۷۸۹ تشکیل شد، به طوری که خواهیم دید، به انجمن ملی مبدل گردید.

انجمن عمومی ۱۷۸۹: وقتی که در سال ۱۷۸۹ قرار شد انجمن عمومی را دعوت کنند، "نکر" وزیر لویی ۱۶ پیشنهاد کرد که مردم دهات هم حق رأی داشته باشند، این پیشنهاد نکر از روی احساسات پاک نبود، بلکه به حساب خودش می خواست منافع طبقاتی خود را بیشتر حفظ کند.

مگر این طور حساب می کرد که روح دموکراسی در شهر ها دمیده و ممکن است نتیجه انتخابات به صرفه طبقات ممتاز نباشد و حال آن که در دهات، نجباء و روحانیون که مالک دو سوم کلیه اراضی هستند، بر افکار و روحیات مردم مسلط اند و با شرکت دادن دهاتی ها در انتخابات، میلیون ها نفر از کسانی که مستقیم تابع طبقات ممتاز در انتخابات شرکت خواهند نمود. نکر می دانست که مراجعه به آرای عمومی در بعضی اوضاع و احوال ممکن است به نفع

اریستوکراسی تمام شود، توده ای که از همه جا بی خبر است، توده ای که حقوق خود را نمی شناسد، توده ای که از هر طرف مورد فشار واقع می شود، چطور می تواند اراده آن را داشته باشد؟

انتخاباتی که در میان چنین توده ای به عمل آید، فقط برای این است که اختیارات طبقه زورگو را قانونی جلوه بدهند و از خود طبقات ستمکش برای سرکوبی آنها سند بگیرند، نکر با چنین نیت شیطانی بود که دهاتی ها را در انتخابات انجمن عمومی شرکت داد.

اما وقایع، مخالف حساب نکر درآمد وقتی که ملت (اعم از شهری و دهاتی) شروع به رأی دادن کرد، معلوم شد که چیز زیادی لازم نیست به او... بدهند، تقریباً پنج شش میلیون نفر رأی دادند.

این ها عموماً سواد نداشتند، اما خوب حرف می زدند و خوب تبلیغ می کردند. از قبول دهاتی ها برای رأی دادن این نتیجه حاصل شد که حتی در میان نمایندگان روحانیون هم یک دموکراسی کثیری راه پیدا کرد.

به این معنی که در طبقه روحانیون هم کشیش های فقیری که زمین خود دهاتی ها را کشت می کردند، به هیچ وجه با روحانیون ثروتمند دارای منافع واحد نبودند. دهاتی ها این گونه کشیش ها را با کمال میل به نمایندگی انتخاب می نمودند و به این وسیله تقریباً دویست نفر از آنها را که دشمن بزرگ روحانیون ثروتمند بودند، به انجمن عمومی فرستادند.

انجمن عمومی می بایست در ۲۷ اپریل باز شود، اما افتتاح آن را تا ۴ ماه مه به تأخیر انداختند. در این موقع زمستان وحشتناک و تابستان خشکی پیش آمده و قحطی شروع شده بود، فقط یک چیز به توده گرسنه فرانسه یارای صبر و تحمل می داد: امید به انجمن عمومی. این یک امید مبهمی بود و مردم تصور می کردند که همین که انجمن عمومی حرف بزند، سنگ ها مبدل به نان خواهد شد.

بالاخره انجمن عمومی در روز ۴ می افتتاح شد و ۱۲۰۰ نفر نماینده در آن شرکت کردند که ۵۵۰ نفر آنها نماینده طبقه سوم بودند. اختلاف شدیدی که در لباس رسمی نمایندگان دیده می شد، نشان می داد که این ها در حقیقت از سه طبقه نیستند، بلکه از سه ملت جداگانه اند که هیچ منفعت مشترکی با هم ندارند، دربار تا توانست رسوم کهنه و پوسیده را زنده کرد تا فرق بیشتری میان این طبقات بگذارد. لوئی ۱۶ و اطرافیان او کیف می بردند از این که این افراد کوچک را تحقیر و توهین بکنند و منشاء گمنام آنها را به رخشان بکشند. یک روز قبل از این که انجمن عمومی تشکیل شود، نمایندگان را ورسای (محل اقامت شاه) برده معرفی کردند، اما شاه به جای این که آنها را با هم بپذیرد، دستور داد که به ترتیب طبقات: اول روحانیون، بعد نجباء و بعد از چند لحظه توقف، طبقه سوم وارد شوند. در روزی که لوئی ۱۶ وارد انجمن شد، کلاهش را سرش گذاشت، نجباء هم بعد از او کلاه شان را سر شان گذاشتند، طبقه سوم هم خواست همین کار را بکند، اما پادشاه برای این که طبقه سوم با چنین کار نشان ندهند که با نجباء برابر است، فوراً کلاهش را دوباره سرش گذاشت. از لحاظ ترتیب نشستن هم روحانیون در سمت راست، نجباء در سمت چپ و نمایندگان طبقه سوم در پشت سر آنها جا داده شده بودند.

انجمن ملی - فردای روزی که انجمن عمومی افتتاح شد، روحانیون و نجباء هر کدام به تالار های خود به مذاکره رفتند. نمایندگان طبقه سوم هم به سالون خود رفته منتظر آنها شدند، زیرا که به عقیده آنها می بایست مذاکرات در مجمع عمومی به عمل آید، اما روحانیون و نجباء که خود را به کلی جدا و مافوق نمایندگان طبقه سوم می دانستند، به این اجتماع راضی نبودند و تا مدت پنج هفته از این که با نمایندگان طبقه سوم در یک تالار بنشینند و سخن بگویند، امتناع ورزیدند. در این مدت روحانیون و نجباء با دربار مشغول دسیسه بودند و نمایندگان طبقه سوم با ملت تماس داشتند. دیگر موقع آن رسیده بود که ساحل دنیای کهن را ترک بگویند و در روی دریای بیکران آینده بادبان بگسترانند. یکی

از طرفداران طبقه سوم خطاب به نجباء گفته بود: "شما نجابت خودتان را با فتح و پیروزی به دست آورده اید؟ بسیار خوب طبقه سوم هم به وسیله فتح و پیروزی به نوبه خویش نجیب خواهد شد."

در روز ۱۷ ژوئن "سیه بس" یکی از نمایندگان طبقه سوم پیشنهاد کرد که چون مجمع ما از نمایندگان ۹۶ درصد ملت تشکیل یافته و نباید در اثر غیبت نمایندگان دیگر بیکار بماند، مجمع نمایندگان طبقه سوم به نام "انجمن ملی" نامیده شود و شروع به کار نماید. این پیشنهاد پذیرفته شد و انجمن ملی شروع به کار کرد و "بایی" را به عنوان رئیس انتخاب نمود. این موضوع به منزله ضربه بزرگی بود که بر دبار وارد آمد، ولی لویی ۱۶ باز تحت نفوذ ماری انتوانت و اطرافیان واقع شده، به خیال افتاد که انجمن ملی را با توپ و تشر از میدان دور کند.

روز ۲۰ ژوئن که اعضای انجمن ملی به سمت تالار خود رفتند، قراولان مانع ورود آنها شدند، آنها پس از این تحقیر بزرگ به سوی یکی از عمارات رؤسای قدیم رفته در سالن متروکی که سابقاً محل بازی درباریان بود، جمع شدند و در آن جا دست ها را بلند کرده، سوگند خوردند که پیش از آن که یک قانون اساسی به فرانسه بدهند، از یکدیگر جدا نشوند. در این موقع یکی از اعیان، مخصوصاً برای این که انجمن ملی را تحقیر کند، پیغام فرستاد که فردا می خواهد در آن سالن بازی کند! دربار بی خبر به این طریق بازی می کرد و خوشحال بود! انجمن ملی را از آن سالن بیرون کردند و هر جا که رفت او را راندند. این اشخاص سرگردان، این دسته خطرناک که تمام در ها به روی آنها بسته می شد، چه کسانی بودند؟ این ها خود ملت بودند که همه در ها بر روی او مسدود گردیده بود.

در روز ۲۳ ژوئن دوباره انجمن عمومی با حضور شاه برپا گردید، اما در حالی که نجباء و روحانیون از درب بزرگ وارد تالار می شدند، نمایندگان طبقه سوم در پشت درب عقب در زیر باران ایستاده و با قراولان در موضوع اجازه ورود مباحثه می کردند. در این روز تمام شان را هم راه ندادند. شاه وارد تالار شده نطقی ایراد نمود تذکر داد که نمایندگان طبقه سوم به هیچ وجه حق ندارند بدون تصویب طبقات ممتاز، تصمیمی بگیرند و در پایان نطق خویش گفت: "آقایان، من به شما دستور می دهم که فوراً از هم جدا شوید و فردا صبح هر کدام در تالار که مال طبقه شماست، حاضر شوید". پادشاه پس از نطق خود خارج شد، نجباء و روحانیون هم بیرون رفتند اما نمایندگان طبقه سوم با حالت سکوت خشم باقی ماندند. رئیس تشریفات آمد و به رئیس انجمن ملی خطاب نموده گفت:

"آقایون! دستور شاه را شنیدید؟" در این موقع میرابو، خطیب معروف، رو به رئیس تشریفات کرده کلام تاریخی خود را اظهار داشت: "بروید به کسانی که شما را فرستاده اند، بگوئید که ما به اراده ملت به این جا آمده ایم و ما را نمی توانند از این جا دور کنند، مگر با نیروی سر نیزه".

رئیس تشریفات در اثر هیبت این سخن در مقابل انجمن ملی به قهقراء از در بیرون رفت، همان طور که در مقابل شاه بیرون می رفت، انجمن ملی شروع به کار کرد و در همین جلسه به مصونیت اعضای انجمن رای داد.

ادامه دارد